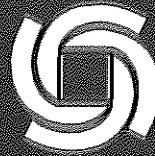


باگزارشی استثنایی از کار زنان غسال بهشت زهرا

• این زنان ناگزیر، این کار جانفرسا: فیروزه شریفی • اگر زن دوم شوهرتان هستید: ترجمه ندا سهیلی • آرمانهای همسر گزینی در خانواده‌های تهرانی: محمود شهابی • هنرپیشه، طنزی سیاه: علی خزاغی فر • راحت سخنرانی کنید: ترجمه فرزانه خردمند • جایگاه زن در فقه کیفری اسلام: زینب السادات کرمانشاهی • ضعف تحصیلی در کنار استعداد، چرا: ترجمه علی اندیشه • اولین المیاد ورزشی - فرهنگی دانشجویان دختر چگونه گذشت: سهیلا موسویان



شرکت صنعتی بهشهر

شرکت
صنعتی
بهشهر

کنده روغن آفتابگردان لادن

خوشمزه ترین و سالم ترین
غذاهای ایرانی
با روغن آفتابگردان

لادن

مخصوص سالاد و طبخ

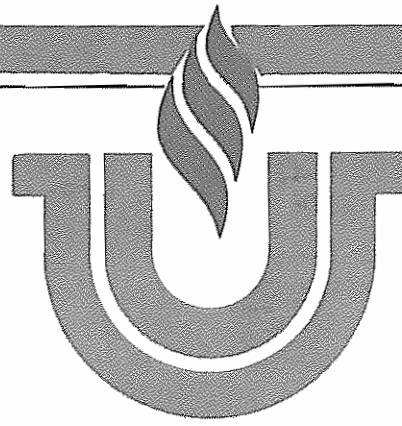


آرام و قزوین خیابان تهران شماره ۱
تولید کننده روغن لادن
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۲۷۲۱۰۰۰

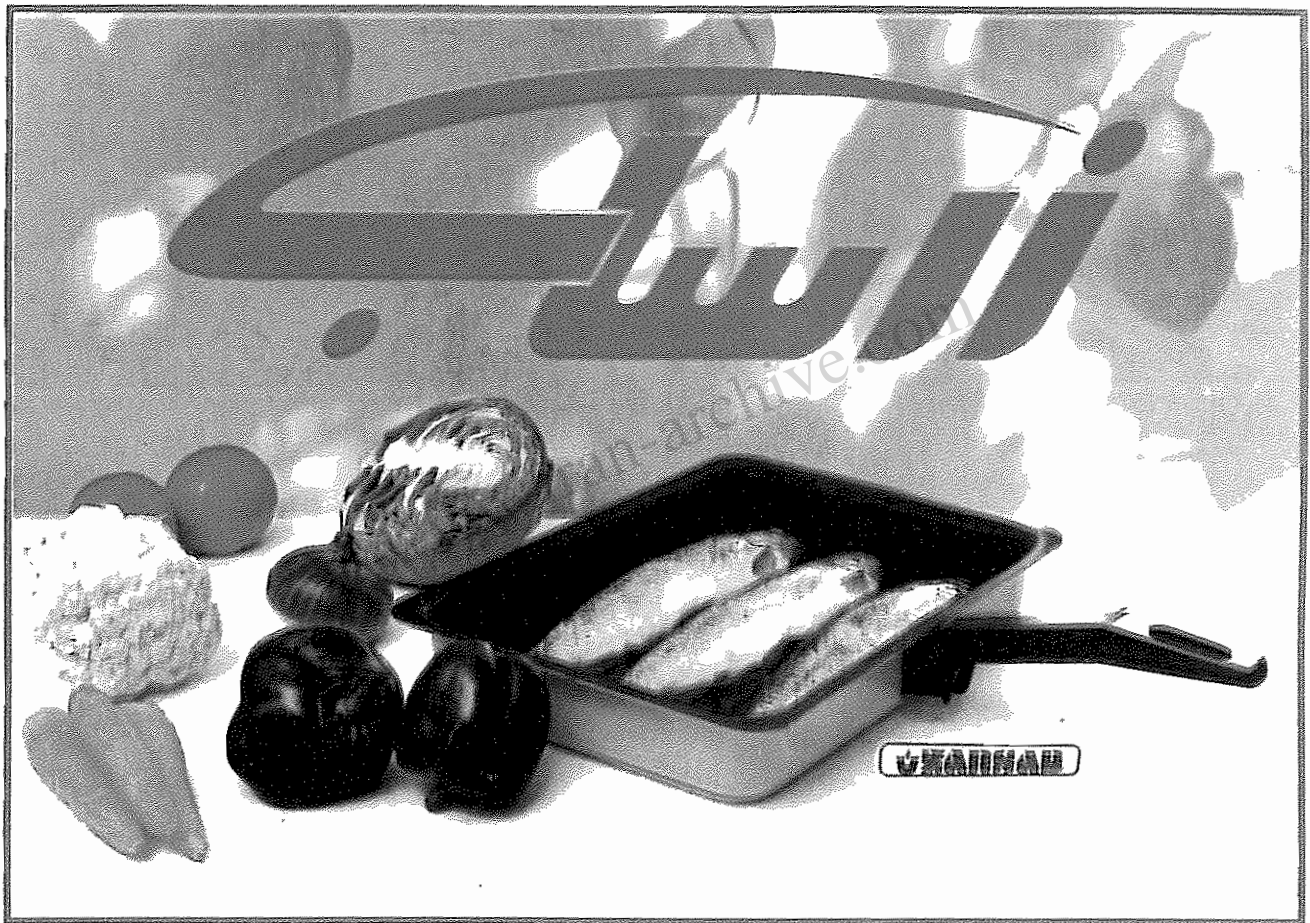


علامت استاندارد ایران
نشانه مرغوبیت کالا است





همگام با بهترین های جهان



ظروف آشپزخانه با امتیاز از "کورسیل سوئیس"

مرکز پخش: تلفن: ۸۶۰۱۳۶۴، فاکس: ۸۶۰۱۷۹۸



www.iran-ai.com

پاییز جلوه‌ای دیگر به شهر مامی بخش

زیبایی خزان را پاس نداریم

سازمان پارکها و
فضای سبز شهر تهران

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و	۲	این زنان ناگزیر، این کار جانفرسا: فیروزه شریفی	● صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
	۸	خبیر:	● مدیر داخلی: رزا افتخاری
اندیشه	۱۰	صیوری زنان ایرانی در شنیدن حرفهای مخالف بیش از مردها بود. (گفت‌وگو با گللی امامی)	● طراح گرافیک: کورش پارساژاد
ادبیات	۱۴	جامعه زنان آمریکا چه مشکلی دارند؟: سوزان فالودی، ترجمه زهره زاهدی	● امور شهرستانها: محسن آسیابچی
	۱۳، ۴۱	(شعر) با قفس: سهیلا صارمی، وقت بعید: فرشته ساری	● امور مشترکین: شکوه اردلانی
	۲۵	طناب: کاترین آن پورتر، ترجمه انوشه حمزه‌ای	● حرفه‌چینی کامپیوتر: صدیقه کردی داریان
	۴۴	ابتدای راه: میترا داور	● چاپ متن: صنوبر
در خانه	۲۹	لقمه سیب زمینی با سس خردل: بهناز صفایی	● خ انقلاب اسلامی - خ دکتر شریعتی - پلاک ۵۳
	۳۰	روکشی زیبا برای صندلیهای خانه: لیلا کاظم‌زاده مرند	● چاپ رنگی: هادی
	۳۳	گل آرایی ژاپنی: محبوبه شهنواز	● بهارستان - کوچه نظامیه - پاساژ آشتیانی پلاک ۱۰۰
هنر	۳۴	قطعه‌های رویایی هنر: (گفت‌وگو با پوران نصیریان)	● صحافی: شاهد
	۴۲	هنرپیشه، طنزی سیاه: علی خزاعی فر	● روی جلد: اثری از پوران نصیریان
حقوق علم	۵۶	جایگاه زن در فقه کیفری اسلام: زینب السادات کرمانشاهی	
	۱۸	اگر زن دوم شوهرتان هستید: مری بلاش جونز، ترجمه ندا سهیلی	● صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵
	۲۲	اولین المیاد فرهنگی - ورزشی دانشجویان دختر چگونه گذشت؟: سهیلا موسویان	● تلفن: ۸۳۴۴۹۸
	۳۸	آرمانهای همسرگزینی در خانواده‌های تهرانی: محمود شهابی	● فاکس: ۸۸۰۹۶۷۴
	۴۷	معرفی کتاب:	● شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱
	۵۰	افسردگی مادران: زیبا هال، ترجمه شروین شمالی	
	۵۴	راحت سخنرانی کنید: چارلز اوزگود، ترجمه فرزانه خردمند	
	۶۱	ضعف تحصیلی در کنار استعداد، چرا؟: دکتر هانس وگت، ترجمه علی اندیشه	
	۲۱	جدول:	

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly.

Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

این زنان ناگزیر

این کار جانفرسا

گفت و گو با زنان غسال بهشت زهرا

عکسها از لاله شرکت
فیروزه شریفی

ترس است؟ چرا از مرگ می‌ترسیم؟

آوردن عزیزی را دارند.

جنازه‌ها می‌آید، با باز کردن هر جنازه، فریادی بلند می‌شود. غش می‌کنند، بی‌هوش می‌شوند و به هوش می‌آیند. در این لحظه دیگر به هیچ چیز نمی‌اندیشم. راهروی سمت چپ را بدون هیچ فکری انتخاب می‌کنم و از آن عبور می‌کنم. در بالای راهرو جسد پیرزنی را با رنگ کبود می‌بینم که با یک شلنگ روی او آب می‌ریزند. سر و تنش را با کیسه نازک پر از کف می‌شویند. پاها را خوب با سنگ پا تمیز می‌کنند. جنازه پشت و روی می‌شود آن روی دیگر و بعد آب و بعد کافور....

به تمام صحنه‌ها خوب نگاه می‌کنم. به صورت پیرزن که تا دیروز وشاید تا دیشب یا نزدیک‌های صبح حرکت داشته، نفس می‌کشیده و کمی بیشتر از امروز، رنگ به تن داشته است خیره می‌شوم. پیرزن در برابر آنچه با او می‌کنند عکس العملی ندارد. او مرده است یا مرگ است؟ نه او جسد مرده است و مرگ را به وسیله او می‌بینم. از پشت سر صدایی می‌شنوم:

- همین طور سرت را پایین انداختی رفیق تو؟

مأمور بهداشت است که در انتهای راهرو، کنار همکارم ایستاده و نگاهم می‌کند. گویی برای چند لحظه خود را در این عالم فراموش کرده‌ام و از حضورشان بی‌خبر مانده‌ام. به راهروی بعدی می‌روم. غسالها مشغول کارند:

- خانم برید کنار، جنازه به شما نخورد.

در این افکار هستم که پیرزنی با لباس سورمه‌ای، مقنعه بلند مشکی و صورتی که از شدت عرق خیس شده است با لبخندی که مانند اشک در کودکی بر چهره مادر بزرگها دیده‌ایم به استقبال می‌آید. خطاب به من و همکار عکاسم می‌گوید: «عزیزانم خوش آمدید.»

دیدن او کمی آرامم می‌کند. مأمور بهداشت نیز همراه ماست. لباسهای بنفشی را نشان می‌دهند و می‌گویند باید به جای لباسهای خود به تن کنیم. از آنها می‌خواهیم ما را با لباسهای خودمان بپذیرند. می‌گویند کفشها را نمی‌شود کاری کرد، آنها را باید درآورد. کفشها را می‌کنیم و چکمه‌های سیاه پلاستیکی را پا می‌کنیم. حوضچه‌ای از کلر را نشان می‌دهند و می‌گویند باید از آن عبور کنیم. خوب به این مایع نگاه می‌کنم. نمی‌توانم از آن رد شوم از روی آن در حالی که از افتادن در آن می‌ترسم رد می‌شوم. به آن سو می‌روم جایی که..... نمی‌دانم شاید تو لَد دیگری است.

این سو دو راهروی موازی با چهار سنگ و چهار سکو که دوتا دوتا در هر راهرو تعبیه شده است و شیشه‌هایی میان دو راهرو و آن سو، در پشت شیشه‌ها انبوهی از جمعیت که بی‌قرار و شیون‌کنان انتظار

تصویر بزرگ شده‌ای از زن در یک طبقه پردرد و کم درآمد، شاید ما را که شبها زیر یک سقف امن می‌خواهیم، بیدار کند تا هم سلامت و امنیت خود را سپاس بگذاریم و هم مصیبت و تنگی معیشت او را بهتر ببینیم و ژرفتر بشناسیم. آنها که بیش می‌کوشند و کم می‌برند. کارشان کربیه و جانفرساست و درد آنجا آغاز می‌شود که کراهت کار، حمل بر این کارگران ناگزیر می‌شود. پرهیز، حدفاصلی است روزمره میان آنان و مردم، از سر ترس یا طرد. ایسن چهره یک از هزاران است و ما در جست‌وجوی خود در پی آشنا کردن شما با صورتهای دیگری از استضعاف زن هستیم. ❧

کشمکشی است بر سر یک جنازه. دو طرف یک برانکار را گرفته‌اند و می‌گویند:

- مال ماست.
- نخیر مال ماست.
- همیشه نوبت مرا می‌گیری. جنازه‌های خودت را می‌شوری، مال ما را هم می‌خواهی بشوری، خلاصه نمی‌گذاری کار کنیم.

یکی بر دیگری غالب می‌شود و برانکار را می‌برند. باخود فکر می‌کنم مگر شستن جنازه هم بگو مگو دارد؟ خوب به اطراف نگاه می‌کنم. حسی در من بیدار شده است. یعنی از مدت‌ها پیش که به سوی این مکان حرکت کرده بودم بیدار شده بود. نمی‌دانم ترس است یا حس دیگری است. واقعا

● چرا این کار را انتخاب کردی؟

○ سواد نداشتم. شوهرم هم مرد. چند تا بچه یتیم ماند روی دستم. غریب هم بودم. کاری نداشتم، آمدم اینجا.



- آره. دوتا دختر داشتم، هر دو را شوهر دادم.

- تنها زندگی می‌کنی؟

- نه با یکی از دخترهایم زندگی می‌کنم.

- در روز چند ساعت کار می‌کنی؟

- ۸ ساعت.

- به عنوان سرپرست کارت چیست؟

- نگاه می‌کنم وقتی جنازه‌ای را

می‌آورند، کارش انجام شود.

جوانترینشان زهرا است. زن ۳۲ ساله‌ای

که تازه کار را آغاز کرده است.

- یک سال است به اینجا آمده‌ام. قبلاً در

بیمارستان معلولین کار می‌کردم. آنجا شیفتی

بود و شبهایی که نوبتم بود بچه‌ها تنها بودند به

همین خاطر کارم را عوض کردم و به اینجا

آمدم.

- در بیمارستان معلولین چه می‌کردی؟

- از معلولین پرستاری می‌کردم.

- چرا این کار را انتخاب کردی؟

- این کار را دوست داشتم.

- با میل خودت آمدی؟

- بله.

- چرا این کار را دوست داری؟

- خوب شستن میت مردم اجر اخروی

دارد.

خود را کنار می‌کشم. یکی دیگر را هم شسته‌اند آن را روی برانکار می‌گذارند، برانکار را روی یک ریل با پا هل می‌دهند و از زیر دریچه‌ای رد می‌کنند. همین طور که مشغول کارند با آنها آشنا می‌شوم: زهرا، معصومه، طاهره، ربابه، دولت، کشور، شهربانو، شهناز، صغری، کبری، نرگس، مهری و سرپرستان حاجیه بی‌بی آداب.

حاجیه بی‌بی آداب، پیرزن خوش چهره خندان که بیش از ۶۰ سال دارد و خودش دقیقاً نمی‌داند چند ساله است. او مرتب چیزی را زیر لب زمزمه می‌کند. می‌گوید: «دعا می‌کنم به حال همه رفتگان و عزیزان. در اینجا هر که می‌آید عزیز ماست مادر ماست، خواهر ماست و فرزند ما.»

- چند سال سابقه داری؟

- نمی‌دانم، از اول انقلاب تا حالا ۸

سال - ۹ سال.

- از اول انقلاب تا الان می‌شود ۱۵

سال.

- خوب چند سال اول در کمیته، خیاطی

می‌کردم. قبلش هم غذای خانگی می‌پختم،

لباس می‌شستم، آشپزی می‌کردم، بعد هم

آمدم اینجا.

- چگونه شد که اینجا آمدی؟

- والا شوهرم بیکار بود. رفتیم عروسی

دختر داداشم. گفتند برایم کار پیدا شده، تا

آمدم بیایم سرکار شوهرم مرد و تنها شدم.

مرا آوردند اینجا برای سرپرستی غسلها تا

ثواب کنیم.

- بچه داری؟